



مطالعه سیاست خارجی پاکستان در قبال افغانستان در چارچوب نظریه صلح دموکراتیک

امان‌الله شفایی^۱

چکیده

نظریه پردازان نظریه صلح دموکراتیک معتقدند که دموکراسی‌ها از آن‌جا که از آرای شهروندان نیرو می‌گیرند، ذاتاً صلح‌جو است. به باور ایشان، منافع عمومی مردم در شرایط صلح تأمین می‌شود و جنگ هزینه‌های بسیاری بر دوش آنان می‌گذارد. لذا رأی‌دهندگان دولت‌های جنگ طلب را در هنگام انتخابات تغییر می‌دهند. بر این پایه، ایده اصلی نوشتار حاضر پاسخ به این سؤال است که دموکراسی پاکستانی تا چه اندازه صلح‌جو است و این دموکراسی چه تأثیری بر رویکرد سیاست خارجی این کشور در قبال افغانستان گذاشته است؟ یافته‌ها نشان می‌دهند که در دموکراسی پاکستانی، آبدشن‌های ضد دموکراتیک بسیاری می‌توان یافت. کودتاهای مکرر، دخالت ارتش در سیاست، هسته‌ای شدن، تروریسم و فراوانی جریان‌های مرکزگرای، دموکراسی این کشور را در رابطه با مقوله صلح با همسایگان تا حدود زیادی از حیز انتفاع خارج کرده است. در نتیجه، دموکراسی پرمسئله این کشور ظرفیت چندانی برای تغییر از استراتژی تنش‌آفرینی و بحران‌سازی به مسالمت‌جویی و هم‌گرایی نسبت به افغانستان از خود نشان نداده است. هرچند صحت و اسقم نظریه صلح دموکراتیک خود معرکه‌آراست؛ اما بر فرض صحت آن، دموکراسی پاکستانی از شمولیت آن خارج است. این ادعا را استراتژی مخرب این کشور نسبت به افغانستان در چند دهه اخیر تأیید می‌کند.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، پاکستان، افغانستان، دموکراسی، صلح دموکراتیک.

۱. دکترای علوم سیاسی (aman.shafa@yahoo.com).

مقدمه

بی‌گمان، سیاست خارجی هیچ کشوری در دوره جدید به اندازه پاکستان، افغانستان را در نیم قرن اخیر متأثر نکرده است. از بدو پیدایش پاکستان به عنوان واحد مستقل سیاسی در عرصه بین‌الملل، این کشور روابط و مناسبات پیچیده‌ای با افغانستان داشته است. معضل اختلافات ارضی و مرزی دو کشور پیرامون «دیورند» لاینحل باقی مانده و این مسئله به عنوان پاشنه آشیل سیاست خارجی این کشور در قبال افغانستان عمل می‌کند. در دوره پسا طالبان، پاکستان وانمود می‌کند که در تمامی پروسه‌های دولت-ملت‌سازی و روندهای صلح با دولت افغانستان همراه بوده است؛ هرچند که از جانب دولت افغانستان در دوره اخیر نقش پاکستان در تحولات جنگ و صلح افغانستان مثبت انگاشته نشده و دولت‌مردان افغانستان پیوسته پاکستانی‌ها را متهم می‌کنند که در مسیر تکوین دولت و ایجاد ثبات سیاسی در افغانستان سنگ‌اندازی می‌کنند. در حال حاضر که پروسه صلح افغانستان جان تازه‌ای گرفته و نمایندگان دولت افغانستان و گروه طالبان باب مذاکره را گشوده‌اند، پاکستان به صراحت از جریان و روند مذاکرات حمایت خویش را اعلام داشته است. این در حالی است که در دو دهه گذشته این کشور با ایجاد اخلال در روندهای سیاسی افغانستان، از منظر افغان‌ها در جایگاه متهم نشسته بود.

این نبشته به دنبال آن است تا نشان دهد که چرا پاکستان به عنوان کشوری دموکراتیک، در قبال همسایه شرقی خود در دوره پس از طالبان نقش تخریبی را در پیش گرفته و چرا رهبران سیاسی و نظامی این کشور برخلاف اصول و ارزش‌های دموکراسی، در قبال افغانستان واقع‌گرایانه، تهاجمی و بهره‌جویانه عمل می‌کنند. به عبارت دیگر، معمای ناگشوده این است که چرا کشوری مانند پاکستان، با ساختاری نسبتاً دموکراتیک، توجه چندانی به آرا و افکار عمومی مردم خود که بخش بزرگی از آن‌ها با مردم افغانستان ریشه و تبار مشترکی دارند، نداشته و حاکمان این کشور در حوزه سیاست خارجی مانند خودکامگان رفتار می‌کنند. این در حالی است که مطابق نظریه «صلح دموکراتیک»، رژیم‌های مردم‌سالار در سیاست خارجی خود عمدتاً خویشتن‌داری و رواداری بیش‌تری نسبت به نظام‌های غیر دموکراتیک نشان می‌دهند؛ چه آن‌که از آن‌جا که در این کشورها قدرت میان احزاب در فرایندهای انتخابات دست به دست می‌شود، لذا احزاب سیاسی در دوره حاکمیت خویش سعی می‌کنند در سیاست خارجی جانب احتیاط را نگه داشته و از غلتیدن به فاز منازعه و بحران، به‌ویژه در قبال همسایگان، بپرهیزند. این در



حالی است که کارنامه سیاست خارجی پاکستان، به‌ویژه در دو دهه اخیر، نسبت به افغانستان تا حدودی عکس مطلب را نشان می‌دهد. تردیدی نیست که در دوره پساتالبان، پاکستان نسبت به نظام سیاسی افغانستان از در صداقت درنیامده و کوشیده است با بازی‌های دوگانه، وضعیت را به نحوی مدیریت کند که موازنه میان دولت افغانستان و گروه طالبان در میدان جنگ برقرار بماند. برای پاکستانی‌ها وجود دولتی ضعیف و شکننده در افغانستان که دل‌مشغولی‌های داخلی زیادی دارد، بهترین گزینه است. به هر حال، این نوشتار در پی آن است تا نشان دهد چرا کشور دموکراتیکی مانند پاکستان در سیاست خارجی خود نسبت به افغانستان پساتالبان در جهت مخالف نظریه صلح دموکراتیک عمل کرده است؟

۱. چارچوب نظری؛ نظریه صلح دموکراتیک

هرچند که نظریه صلح دموکراتیک امروز بسط قابل توجهی یافته است؛ اما ریشه این نظریه به آرای امانوئل کانت، فیلسوف سیاسی قرن هجدهم، بازمی‌گردد. کانت در سال ۱۷۹۵ در کتاب «صلح ابدی»، اتحادیه صلح‌طلب را توصیف کرد که به وسیله جمهوری‌های لیبرال تشکیل می‌شود. او استدلال کرد که دموکراسی‌ها از انواع دیگر حکومت‌ها کم‌تر ستیزه‌جو و جنگ‌طلب هستند. نظریه او در نوع خود بی‌پیشینه بود؛ اما حداقل تا پایان جنگ جهانی اول، استدلال‌های وی مورد غفلت قرار گرفت و سیاست‌مداران در اوج دوره واقع‌گرایی به آرای وی وقع‌چندانی نهادند. از منظر کانت، عدم تمایل دموکراسی‌ها برای ورود به جنگ بر سه اصل و پایه استوار بود. این اصول و مبانی به قانون اساسی، امور اخلاقی، فرهنگی و اقتصادی مربوط می‌شوند؛ چه آن‌که دموکراسی‌ها، حکومت‌های نمایندگی هستند. حکومت به وسیله رأی‌دهندگان انتخاب می‌شود و اگر از برآوردن خواسته‌های آنان قصور ورزد و ناتوانی از خود نشان دهد، از کار برکنار می‌شود. اگر رضایت شهروندان در تصمیم‌گیری برای اعلام جنگ لازم باشد، تردیدی نیست که به طور طبیعی، مردم با احتیاط بسیار در این بازی مخاطره‌آمیز وارد خواهند شد؛ چرا که این خود مردم‌اند که باید در جنگ شرکت کرده و درد و مشقت آن را به دوش کشند، و آنان هستند که پس از پایان جنگ، باید هزینه‌های بازسازی را متحمل شوند (Sorensen, ۱۹۹۲: ۵-۳۹۴).

بنابراین، از دیدگاه کانت، از آن‌جا که دموکراسی به روابط صلح‌آمیز منجر خواهد شد، توسعه دموکراسی که به ناچار در نتیجه رشد فهم انسان محقق خواهد شد، صلح را توسعه خواهد داد. لذا



به نظر کانت، پایان تاریخ شاهد صلح ابدی میان دولت‌های دموکراتیک خواهد بود. (Sorensen, 1992: 5-394) برای تأیید نظریه صلح دموکراتیک، کانت سه استدلال ارائه می‌دهد: استدلالی مبتنی بر «ارزش‌های اخلاقی دموکراتیک»، استدلالی مبتنی بر «سازوکار نهادهای دموکراتیک» و استدلالی مبتنی بر «روابط اقتصادی حاکم در کشورهای دموکراتیک». استدلالی مبتنی بر ارزش‌های اخلاقی دموکراتیک به ارزش‌های عمومی دموکراتیک اشاره دارد؛ مانند حقوق مشروع، احترام متقابل و تفاهم میان دولت‌های دموکراتیک. از آن‌جا که در درون دولت‌های دموکراتیک، شهروندان دارای حقوق مشروع شهروندی هستند، به موجب آن هریک دارای احترام برابر با سایرین در بهره‌برداری از این حقوق هستند. تجلی این فرهنگ در سطح دولت‌ها منجر به احترام متقابل میان دولت‌های دموکراتیک و در نتیجه، منجر به تمایل به حل و فصل اختلافات از راه‌های مسالمت‌آمیز خواهد شد. یکی از عوامل بروز جنگ، احساس یک دولت مبنی بر برتری بر سایرین و در نتیجه مشروعیت تحمیل نظر و خواست خود به هر روش ممکن است که با رواج فرهنگ احترام متقابل میان دولت‌های دموکراتیک، این زمینه برطرف خواهد شد. (Sorensen, 1992: 399)

به تفسیر دوپل انتقال فرهنگ دموکراتیک مبتنی بر برخورداری شهروندان از استقلال رأی و آزادی است که منجر به شناسایی استقلال دولت و آزادی آن در تصمیم‌گیری می‌شود. به عبارت دیگر، فرهنگ دموکراتیک در سطح شهروندان یک دولت، آزادی یکایک شهروندان در اداره امور خصوصی‌شان را به رسمیت می‌شناسد. همین فرهنگ در سطح دولت‌ها، آزادی هر دولت در اداره امور داخلی‌اش را ارج می‌نهد (Doyle, 1983: 213). به نظر «وان اِورا»، بر پایه این فرهنگ، مداخله در امور داخلی سایر کشورهای دموکراتیک به عنوان تحمیل ایدئولوژی درست، منتفی خواهد شد؛ چرا که در این مجموعه، همه دارای ایدئولوژی مشابهی هستند. (Van Evera, 1990: 26) استدلالی مبتنی بر سازوکار نهادهای دموکراتیک، به روش تصمیم‌گیری در نظام‌های دموکراتیک اشاره دارد. از آن‌جا که در این نظام‌ها رضایت عموم مردم (در فرض) برای اعلام جنگ ضروری است و مردم (باز در فرض) دارای سرشت سودجویی‌اند، به طور طبیعی، مردم در اقدام به جنگ احتیاط خواهند کرد؛ چه این‌که در صورت بروز جنگ، این خود مردم‌اند که باید مصیبت‌های ناشی از جنگ را به دوش کشند. این خود مردم خواهند بود که باید خطر جانی شرکت در میدان جنگ، ضرر خسارت‌های مالی مربوط به هزینه‌های جنگ، زحمت بازسازی خسارت‌های ناشی از جنگ و مانند این‌ها را تحمل کنند؛ بنابراین، سرشت مسئولیت نهادهای

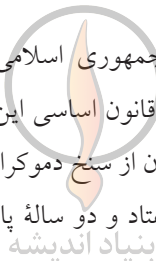


تصمیم‌گیری در دولت‌های دموکراتیک، مانع اقدام به خشونت خواهد. (Sorensen, 1992: 5-394)

در پیوست با نظریه کانت می‌توان دیدگاه «رامل» را به عنوان نظریه‌ای مکمل تلقی کرد. رامل بر این باور است که نه تنها دولت‌های لیبرال گرایش به حل و فصل اختلافات میان خود از راه‌های مسالمت‌آمیز دارند؛ بلکه این دولت‌ها اصولاً در روابط خارجی‌شان کم‌تر خشونت‌گرا هستند. تعریف وی از خشونت شامل اخطار و تهدید به انجام اعمال دشمنانه، ابراز سردی در روابط، اعمال تحریم‌های اقتصادی، نمایش آمادگی برای جنگ و نهایتاً اقدام به جنگ می‌شود (Rummel, ۱۹۸۳: ۳۳). رامل می‌افزاید هرچه مردم یک کشور آزادی‌گراتر باشند، نخبگان سیاسی آن کشور در روابط خارجی‌شان کم‌تر خشونت‌گرا خواهند بود. نظریه صلح دموکراتیک علی‌رغم نقض و ابرام‌هایی که در آن وجود دارد، هنوز هم از حیز انتفاع خارج نشده و کماکان می‌توان آن را در مدار اعتبار مشاهده نمود. اهمیت این نظریه در این است که ارتباط وثیقی با سیاست خارجی دولت‌ها پیدا می‌کند. ادعای نظریه این است که حکومت‌های دموکراتیک در مناسبات خارجی خود ماجرایی و خشونت‌آمیز عمل نمی‌کنند؛ چه آن‌که مفروض است که عملکرد آنان در معرض دید رأی‌دهندگانی قرار دارد که عمدتاً از دولت‌های جنگ‌طلب و سخت‌کردار حمایت نمی‌کنند.

۲. دموکراسی پاکستانی

نظام سیاسی پاکستان نوع خاصی از جمهوری اسلامی را متجلی می‌کند. در این نظام، جمهوریت با دموکراسی درآمیخته و مطابق قانون اساسی این کشور، تفکیک قوا و اصل گردش قدرت پذیرفته شده است. دموکراسی پاکستان از سنخ دموکراسی نمایندگی است و در چارچوب رقابت‌های حزبی عمل می‌کند. در تاریخ هفتاد و دو ساله پاکستان، احزاب زیادی در بازی‌های قدرت ورود نموده‌اند؛ اما واقعیت آن است که سیستم، تحزب در پاکستان از نوع دو حزبی است. این سیستم در حقیقت میراثی است که تقریباً کشورهای شبه‌قاره هند آن را از دوره استعمار انگلیس به ارث برده‌اند. همان‌گونه که قدرت در انگلستان از گذشته‌های دور تا اکنون عمدتاً میان دو حزب کارگر و محافظه‌کار دست به دست شده است، در کشورهای مستعمره انگلستان در شبه‌قاره این سنت کمابیش محفوظ مانده است. در قانون اساسی پاکستان محدودیتی برای ایجاد و کنش‌گری احزاب وجود ندارد؛ اما در صحنه عمل دو حزب مسلم‌لیگ و مردم تا پیش از





روی کار آمدن عمران خان از حزب انصاف عملاً دولت تشکیل داده‌اند. البته، در حال حاضر، بر چهره سنت دوحزبی پاکستان خراش افتاده و راه برای حضور افرادی که در چند دهه گذشته در عرصه سیاست این کشور بیگانه محسوب می‌شدند، گشوده شده است. با وجود این، دموکراسی پاکستان با دموکراسی‌های غربی تفاوت‌های قابل توجهی دارد تا آن‌جا که برخی از تحلیل‌گران از آن تحت عنوان «دموکراسی پاکستانی» یاد می‌کنند (منتظری، ۱۳۹۲: ۸).

دموکراسی پاکستانی جنس و فصل خاصی دارد. این دموکراسی پیوسته در معرض فروریختن و برآمدن بوده و بارها به دامن حکومت نظامیان سقوط کرده است. ضمن آن‌که ناپایداری حکومت‌های منتخب در پاکستان در حدی است که تا کنون هیچ حزبی که از راه انتخابات به قدرت رسیده است، موفق نشده مأموریتش را در موعد مقرر به انجام برساند. بی‌ثباتی حکومت‌ها و بحران‌های متوالی، دموکراسی پاکستان را به شدت زمین‌گیر کرده است تا آن‌جا که پاکستان را باید یکی از معدود دموکراسی‌های جهان به شمار آورد که همواره در معرض بحران قرار داشته و به عنوان یکی از کانون‌های عمده بحران در ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی شناخته شده است. این کشور طی بیش از هفتاد سال گذشته، به دلیل ماهیت و ذات شکل‌گیری ساختارهای سیاسی و امنیتی‌اش، همواره در معرض بی‌ثباتی و تشنج قرار داشته و بحران‌های متعددی را در عرصه‌های مختلف محلی، ملی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تجربه کرده است.

آنچه مشخص است، این است که وجود ثبات و آرامش و نظم دموکراتیک و انسجام‌یافته در پاکستان، با فلسفه وجودی و ترکیب‌بندی جغرافیای سیاسی - اجتماعی این کشور در یک تناقض هویتی قرار داشته و این کشور را به مجموعه‌ای از تضادها تبدیل کرده است. به همین دلایل، برخی از تحلیل‌گران، دموکراسی پاکستان را البته به میزان کم‌تری نسبت به دموکراسی افغانستان، شکست‌خورده معرفی کرده و سه دلیل برای این ادعا برمی‌شمرند: نخست این‌که قانون اساسی در پاکستان از زمان نوشته‌شدنش بر مبنای توانایی‌های ارتش بنا شده بود و این مسئله در آن پیش‌بینی نشده بود که اگر ارتش توان خود را برای اداره کشور از دست بدهد، چه نیرویی جایگزینش خواهد شد. دوم این‌که قانون اساسی پاکستان که در سال ۱۹۷۳ میلادی نوشته شده است، قانونی کاملاً مرتجع است و سوم این‌که دو حزب اصلی در پاکستان، یعنی حزب مردم و حزب مسلم‌لیگ، چندان به اصول تحزب پایبند نیستند و چه‌بسا برای دست‌یازیدن به قدرت، راه‌های نامشروع را نیز می‌پیمایند (منتظری، ۱۳۹۲: ۸).

۳. عناصر ضد دموکراتیک در سیاست خارجی پاکستان

مطابق ارشادات نظریه صلح دموکراتیک، حکومت‌های دموکراتیک گرایش کم‌تری به توسعه‌طلبی، ماجراجویی و جنگ‌افروزی دارند. این، ایده‌ای است که امانوئل کانت و پیروان پسینش آن را پرورانده‌اند. اکنون سؤال در این‌جا است که آیا دموکراسی پاکستانی در حوزه سیاست خارجی مانند لیبرال دموکراسی‌های غربی عمل می‌کند؟ آیا سیاست خارجی این کشور تحت تأثیر افکار عمومی، رسانه‌های آزاد و نیروهای اپوزیسیون، میل به مسالمت‌جویی و رواداری دارد؟ و مشخصاً در رابطه با افغانستان حکومت دموکراتیک پاکستان آیا ایجابات نظریه صلح دموکراتیک را در قبال همسایه کوچک‌ترش، به‌ویژه در دوره پسا طالبان، به‌جا آورده است؟ پاسخ منفی است؛ چه آن‌که - همان‌گونه که در فراز پیشین گذشت - دموکراسی پاکستان، یک دموکراسی شدیداً بیمار و رنجور است که نه در سطح داخلی کارآمدی دارد و نه در حوزه سیاست خارجی در حد و اندازه یک حکومت دموکراتیک ظاهر می‌شود. راست آن است که به دلایل ذیل در سایه نظام به ظاهر دموکراتیک پاکستان، نشانه‌های ضد دموکراتیک به وضوح قابل رؤیت است که البته موجب شده سیاست خارجی این کشور در قبال همسایگانیش، به‌ویژه هند و افغانستان، رویه تخریبی و بعضاً تهاجمی در پیش گیرد. این نشانه‌ها عبارتند از:

۳-۱. دخالت ارتش در سیاست خارجی

در نظام‌های دموکراتیک غالباً ارتش در بیرون میدان سیاست می‌ایستد و دخلی در فعل و انفعالات آن ندارد. در دموکراسی‌های غربی، ارتش نه کودتا می‌کند و نه سیاست‌مداران را تحت فشار برآوردن آمال خود می‌گذارد. در این نظام‌ها، ارتش ذاتاً سیاسی نیست و صرفاً وظیفه حفاظت از مرزها و تمامیت ارضی کشور را بر عهده دارد؛ اما در پاکستان از بدو تولد این کشور، سیاست پیوسته با مداخله ارتش و نظامیان عجین بوده است. هرچند در حال حاضر، دولت مدنی در پاکستان زمام امور را در دست دارد؛ اما می‌توان گفت در تاریخ ۷۲ ساله این کشور ارتش - چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی - نقش اصلی را بر عهده داشته است (ملازهی، ۱۳۹۲: ۸)؛ به نحوی که در طول بیش از ۷۰ سال از زمان استقلال پاکستان، ارتش یا به طور کامل و یا در پشت صحنه، زمام قدرت سیاسی را در دست داشته است. در صحنه سیاست خارجی پاکستان نیز هنوز دیدگاه استراتژیک سنتی ارتشیان حکم‌فرما است؛ دیدگاهی که پایه‌ها و اصول



مشخصی دارد. ارتش خود را حافظ موجودیت کشور می‌داند و در این راستا به خود حق می‌دهد در سیاست داخلی و خارجی این کشور دخالت کند. منازعه پاکستان با هند پیرامون مسئله کشمیر و وقوع چند جنگ میان طرفین و همچنین لاینحل ماندن مسئله دیورند با افغانستان، موجب شده است که نظامیان حداقل نسبت به دو کشور هند و افغانستان مهار دیپلماسی را رها نکنند.

دخالت مستمر آی‌اس‌آی در امور داخلی افغانستان - حتی در دو دهه اخیر - حاکی از آن است که سیستم سیاسی دموکراتیک پاکستان در برابر قوه قهریه ارتش نمی‌تواند از نظریه صلح دموکراتیک دفاع کند. کارنامه ارتش نشان می‌دهد که این نهاد علاوه بر آن که گلوگاه‌های قدرت را در اختیار دارد، مهار امنیت ملی را نیز در دست خود دارد. در چند دهه اخیر، سازمان اطلاعات ارتش این کشور (ISI)، نقش بسیار پررنگی در تحولات امنیتی پاکستان و حتی منطقه داشته است. این سازمان از نظر اداری و لجستیکی زیر نظر وزارت دفاع است و یکی از گسترده‌ترین سازمان‌های اطلاعاتی پاکستان شمرده می‌شود. بیش‌ترین فعالیت این سازمان را عملیات ضد جاسوسی تشکیل می‌دهد و بیش‌تر کارکنان این سازمان نظامی هستند. این سازمان ذاتاً نظامی است و امنیت ملی و مسائل راهبردی از وظایف اصلی آن است. این سازمان در دوره زعامت ضیاءالحق شهرت جهانی یافت؛ زیرا بخشی از سازمان مدیریت جنگ مجاهدین علیه شوروی‌ها و دولت خلقی کابل را در کنترل خود داشت (توسلی، ۱۳۹۵: ۱۷۹-۱۸۰). هم‌اکنون نیز آی‌اس‌آی در تنظیم استراتژی پاکستان در قبال افغانستان دست برتر را دارد و به یقین مذاکرات صلح افغانستان بدون همراهی این بخش از ارتش راه به جایی نخواهد برد.

۲-۳. بی‌ثباتی و ناکارآمدی دولت‌ها

نظام‌های دموکراتیک در مقایسه با نظام‌های تمامیت‌خواه، طول عمر کم‌تری دارند؛ چه آن‌که اصولاً در این نظام‌ها قدرت در بازه‌های زمانی مشخص محدود می‌شود. با وجود این، در دموکراسی‌های غربی، دولت‌ها عمدتاً تا منتهی شدن دوره تعیین‌شده، از خود پایداری نشان می‌دهند؛ اما دموکراسی پاکستان از این حیث نیز متفاوت است. اکنون که بیش از هفتاد سال از تأسیس پاکستان می‌گذرد، تا کنون هیچ حزبی که از طریق انتخابات روی کار آمده است، نتوانسته دوره پنج ساله حکومتش را به پایان برساند. در نتیجه، برگزاری انتخابات زودرس به دلیل رهاشدن از بحران سیاسی در پاکستان تبدیل به یک سنت شده است. گذشته از این، در فرازهایی از تاریخ کوتاه این کشور دولت‌های مدنی با کودتا سرنگون شده و جای خود را به دولت‌های



نظامی داده‌اند. وقوع چهار کودتا از زمان استقلال پاکستان تا کنون نشانگر بی‌ثباتی و زمین‌گیر بودن دموکراسی پاکستانی است (بزرگزاده، ۱۳۹۶: ۱۴۰). برخی بر این باورند که مالکیت نظامیان در بخش اعظم تاریخ و حیات پاکستان، نشانه‌ای از رشد نیافتگی در زمینه مردم‌سالاری و دولت غیر نظامی در پاکستان است. در واقع، هرگز دولت پاکستان نتوانسته است از زیر سایه و سلطه نظامی‌گری بیرون آید؛ بدین معنا که حتی در دورانی که نظامیان مستقیماً حکومت را در دست نداشته‌اند، بازهم ارتش، معمار اصلی جهت‌گیری‌های سیاسی پاکستان بوده است و دولت‌های غیر نظامی را از اراده خود متأثر ساخته است (محمدی، ۱۳۸۵: ۲۳۰). از سوی دیگر، یکی از دلایلی که سبب شده تا قدرت فوق‌العاده ارتش در جامعه پاکستان، از نظر مردم و اکثر احزاب سیاسی این کشور قابل توجه باشد، ترس دائمی از هند است. پاکستان تا کنون سه بار بر سر مسئله کشمیر با هند وارد جنگ شده است و آنچه «خطر همسایه شرقی» خوانده می‌شود، همواره در راهبردهای امنیتی و نظامی این کشور، به‌ویژه روی آوردن به تسلیحات اتمی، مؤثر بوده است (محمدی، ۱۳۸۵: ۲۳۳).

صرف نظر از بی‌ثباتی دولت‌ها در پاکستان، دولت‌های مدنی و نظامی این کشور کارآمدی لازم را نداشته‌اند تا آن‌جا که برخی از تحلیل‌گران، دولت‌هایی را که در پاکستان توسط احزاب و یا نظامیان روی کار می‌آیند، به دولت‌های ورشکسته مانند می‌دانند. این تحلیل‌گران، دولت‌های ناتوان و عاجز از اداره امور در پاکستان را به این علت شکست خورده و ناکام می‌خوانند که قادر به انجام دو وظیفه اساسی دولت-ملت‌های مستقل در جهان مدرن نیستند. نخست این‌که در اعمال حاکمیت بر قلمرو و حفاظت از مرزهای ملی‌اش ناموفق بوده است. دوم این‌که در حوزه وظایف اداری و سازمانی تنها می‌تواند حداقلی از خدمات عمومی را به شهروندان ارائه کند (Barma, ۲۰۱۶). آمارهای موجود از میزان بالای فقر و فلاکت در این کشور و فقدان دسترسی ده‌ها میلیون نفر از شهروندان این کشور به امکانات رفاهی، معیشتی و خدماتی این ادعا را تأیید می‌کنند. وضعیت امنیت عمومی و اجتماعی نیز در این کشور چندان رو به راه نیست. شهروندان این کشور شاهد ثبات و آرامش سیاسی-امنیتی در فضای عمومی این کشور نیستند. منازعات فرقه‌ای و قومیتی در پاکستان از یک‌سو و اختلافات گسترده میان جناح‌های حاکم و بحران مستمر حاکم بر فضای جامعه پاکستان از سوی دیگر سبب شده‌اند مقامات نظامی و سیاسی با تقویت و تشدید مسائل و مشکلات، مناسبات خارجی خود را با سه کشور همسایه و هم‌چنین



ایالات متحده در چهارچوب آن تعریف کنند (بزرگزاده و نوری ساروی، ۱۳۹۶: ۱۳۶). چنین وضعیتی، بستر قدرت‌گرفتن نیروهای ضد دموکراسی را در این کشور فراهم کرده و مقامات نظامی پاکستان را بارها متقاعد کرده که بایستی دولت را در دست بگیرند و جایگزین دولت مدنی شوند (Fair and others, 2010: 84).

۳-۳. گرایشات گریز از مرکز

دموکراسی پاکستان با چالش ضد دموکراتیک دیگری نیز دست و پنجه نرم می‌کند. هرچند قدرت میان دولت مدنی و دولت نظامی تقسیم شده است؛ اما به موازات آن، نیروهای غیر رسمی نیز وجود دارند که اقتدار نهادهای رسمی را به چالش می‌کشند. نهادهای دینی، جمعیت‌های قومی، احزاب غیر قانونی، اتحادیه‌های صنفی و شبه‌نظامیان مهم‌ترین نیروهایی‌اند که نقش مهمی در زمین‌گیر شدن سیستم دموکراسی پاکستان ایفا می‌کنند. برخی از پژوهش‌گران معتقدند که جریان‌های فکری اسلام‌گرا پا به پای ارتش این کشور، نیروهای دموکراسی‌خواه را در فرازهای مهمی از تاریخ سیاسی این کشور به حاشیه رانده‌اند. به باور ایشان، اسلام‌گرایانی که خواهان اقامه حکومت اسلامی هستند، با جناح مذهبی توافق و بینش یکسان‌تری دارند تا با لیبرال‌هایی که از دموکراسی غربی هواداری می‌کنند. پاکستان در طول هفتاد سال گذشته همواره صحنه چالش این سه جریان قدرتمند بوده است. در این رقابت هرچند ارتش از جایگاه مهم‌تری برخوردار بوده و بیش از دولت مدنی قدرت را در اختیار داشته است؛ اما اسلام‌گرایان - چه در درون ارتش و چه بیرون از آن - به شدت ارکان قدرت را متأثر کرده‌اند (ملازهی، ۱۳۹۲: ۸).

علاوه بر جریان‌های اسلام‌گرا، جریان‌های قومی و قبیله‌ای نیز در حواشی قدرت پاکستان حاضرند. دولت در بخش بزرگی از ایالت‌ها که سیستم قبیله‌ای در آن‌ها حاکم است، حضور پررنگی ندارد. در این مناطق، رهبران قبایل، نظام‌های طایفه‌ای خودگردان ایجاد کرده‌اند و دولت مرکزی بر بخش‌هایی از کشور تسلطی ندارد و گروه‌های شبه‌نظامی خارج از اراده ارتش، گلوگاه‌های سیاست را در اختیار دارند. در این رابطه وزیرستان شمالی بدترین وضعیت را دارد. در قسمت‌های مهم این منطقه، دولت مرکزی تقریباً غایب است و شبه‌نظامیان اسلام‌گرا در توافق با رهبران قبایل و طوایف، حکومت‌های ملوک‌الطوایفی برقرار کرده‌اند. هم‌چنین، در پاکستان جریان‌های موسمی گاه و بیگاه سپهر سیاست را در این کشور متأثر می‌کنند. به یاد داریم که حزب انصاف که هم‌اینک تحت زعامت عمران خان قدرت مدنی این کشور را در دست دارد،



محصول نهضتی بود که یک دهه پیش در پاکستان با هدف مبارزه با فساد شکل گرفت و در نهایت به تأسیس حزبی جدید انجامید. همچنین، برخی رهبران دینی شریعتی و طریقتی در فرازهایی جریان‌های چالش‌زایی را رهبری می‌کنند که نمونه برجسته آن حرکتی بود که طاهر قادری، از مشایخ پرنفوذ این کشور، در سال ۲۰۱۴ به راه انداخت و برای مدتی افکار عمومی و اذهان نخبگان این کشور را به خود مشغول کرد.

۳-۴. پیوند با تروریسم

دهه‌ها است که نام پاکستان با بنیادگرایی و تروریسم گره خورده است. دولت‌مردان پاکستانی مدت‌ها است که نتوانسته‌اند تکلیف خود را با جریان‌های تروریستی که در این کشور فعال هستند، روشن کنند. حکومت پاکستان و حداقل بخش‌هایی از آن از سوی جامعه جهانی و همسایگان بارها به اسکان و حمایت از گروه‌های تروریستی متهم شده و از این قبل هزینه‌های گزافی را هم پرداخته است. پاکستان صرف نظر از آن‌که طالبان خود را دارد، در حمایت از طالبان افغانستان هم متهم ردیف نخست به شمار می‌رود. مشخص شدن رد پای اسامه بن‌لادن در نزدیکی یکی از بزرگ‌ترین پایگاه نظامی این کشور و همچنین حضور غیر قابل انکار رهبران گروه طالبان و آمدوشد آنان میان پاکستان و افغانستان، آی‌اس‌آی پاکستان را در معرض حمایت آشکار از تروریسم قرار داده است. امضای توافق‌نامه دولت پاکستان با سران قبایل و طالبان در وزیرستان که پیش‌تر آنان را تروریسم می‌خواند، در واقع بسیج کردن و سمت‌وسو بخشیدن طالبان افغان در پاکستان بود. پرویز مشرف در ماه ژوئن سال ۲۰۰۵ تلویحاً از طالبان به نیکی یاد کرد و به صراحت اعلام کرده بود که اگر دولت طالبان به رسمیت شناخته می‌شد، شاید واقعه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ رخ نمی‌داد (خبرگزاری صدای افغان (آوا)، اکتبر ۲۰۰۶).

بی‌گمان، در میان دموکراسی‌های جهان هیچ سیستم دموکراتیکی مانند پاکستان با تروریسم و انگ‌های آن ممزوج نیست. در دموکراسی پاکستانی گویا میان منافع ملی و تروریسم پیوند استواری ایجاد شده است. این موضوعی است که همواره مناسبات این کشور را با همسایگان، به‌ویژه هند و افغانستان، به خطر انداخته است. به باور برخی از صاحب‌نظران، دلایل متعددی وجود دارد که نقش تعارض‌آمیز و معماگونه پاکستان در مبارزه با تروریسم را اثبات می‌کند: حمایت از گروه‌های مبارز در کشمیر و حمایت از مدارس مذهبی مروج تفکر طالبانی و وهابی‌گری، همکاری گسترده مأموران امنیتی پاکستان با سران القاعده در این کشور و بعضاً



پناه دادن به آن‌ها. در واقع، مبارزه با تروریسم برای ارتش و دولت پاکستان طی ۲۰ سال گذشته به تجارتی پرمفعت برای این کشور تبدیل شده است. دولت اسلام‌آباد از سال ۲۰۰۱ تا کنون از بستر مبارزه با تروریسم و شراکت با آمریکا توانسته است وضعیت خود را از دولتی ضعیف و بازنده به دولتی برنده در منطقه تبدیل کند (فراهانی، ۱۳۸۹: ۲۶۸-۲۶۹). پیوند میان سیاست و تروریسم تنها یکی از پارادوکس‌های موجود در دموکراسی پاکستانی است. چنان‌که داستان استقلال آن از هندوستان، جنگ مستمر و پایان‌ناپذیر اسلام‌آباد با دهلی بر سر کشمیر، تنش‌های همیشگی در مرزهای این کشور با هند و افغانستان، ورود به فاز هسته‌ای شدن، نقش پشت پرده نهادهای نظامی-امنیتی آن در حیات تروریسم بنیادگرای اسلامی، خشونت‌های فرقه‌ای، حوادث تروریستی، جابه‌جایی‌های متعدد سیاسی و به طور کلی ایجاد ناامنی در جنوب غرب آسیا، تنها بخشی از نقطه‌های خاکستری این وضعیت پارادوکسیکال است. از سوی دیگر، از سال ۱۹۸۰ و آغاز جنگ‌های داخلی در افغانستان، پاکستان شاهد رشد فعالیت‌های گروه‌های تندرو مذهبی بوده است. حالا چطور ممکن است این کشور مسیر خود را به سوی دموکراسی باثبات پیماید؛ در حالی که چنین چالش‌هایی را پیش روی خود دارد؟ (منتظری، ۱۳۹۲: ۸).

۳-۵. نظامی‌گری و تسلیحات هسته‌ای

لاینچل ماندن مسئله کشمیر میان هند و پاکستان، اسلام‌آباد را به صورت خودکار به سوی نظامی‌گری سوق داده است. پاکستان در میان کشورهای اسلامی قدرت‌مندترین و مجهزترین ارتش را در اختیار دارد. ضمن آن‌که دستیابی این کشور به تسلیحات هسته‌ای مسائل عدیده‌ای را برای این کشور پدید آورده است. بسیاری از کارشناسان بر این باورند که ضعف ساختار حکومتی و بی‌ثباتی‌ها و بحران‌های متوالی در این کشور از یک‌سو و فراوانی گروه‌های افراط‌گرا از سوی دیگر می‌تواند ذرات‌خانه‌های اتمی این کشور را به خطری بزرگ برای منطقه و جهان تبدیل کند. خوی و خصلت نظامی‌گری در کنار تسلیحات کشتار جمعی، هرگز به نفع دموکراسی این کشور تمام نمی‌شود. نشانه‌ها حاکی از آن است که پس از دستیابی پاکستان به بمب اتم، اقتدار و هژمونی ارتش فزونی یافته و نظامیان با دل و جرأت بیش‌تری در سیاست مداخله می‌کنند. این وضعیت به نفع دموکراسی این کشور نیست و البته مانعی بزرگ در رابطه با تعمیق آن محسوب می‌شود. البته، در فضای رقابتی میان هند و پاکستان، برخورداری از تسلیحات هسته‌ای می‌تواند تا اندازه‌ای خطر هندوستان را کاهش دهد. بر این پایه، رهبران نظامی و مدنی



پاکستان فکر می‌کند در برابر تهدیدات هند می‌تواند ضریب امنیت ملی این کشور را افزایش دهند. اما کارشناسان بر این باورند که در پی آزمایش‌های اتمی در جنوب آسیا در سال ۱۹۹۸، ثبات سیاسی و نظامی میان دو کشور دچار بحران شده است. در حقیقت، ثبات نظامی بدون ثبات سیاسی امکان‌پذیر نیست (فرزین نیا، ۱۳۸۳: ۴۵)؛ امری که در پاکستان گوهری نایاب محسوب می‌شود.

دولت تحت صدارت عمران خان هنوز نیمی از دوره قانونی‌اش را تکمیل نکرده است؛ اما دو حزب بزرگ مسلم‌لیگ و مردم که به طور سنتی رقیب هم شمرده می‌شوند، دست به دست هم داده‌اند تا دولت تحت رهبری حزب انصاف را به زیر بکشند. از منظر رهبران مسلم‌لیگ و مردم، عمران خان دست‌پرورده نظامیان این کشور است و در انتخابات سال ۲۰۱۸ نمی‌توانست بدون قرار گرفتن در سپهر حمایت ارتش، برنده انتخابات اعلام شود. به هر حال، روحیه نظامی‌گری و فضای ترس و هراسی که از ابتدای تأسیس این کشور وجود داشته، از پاکستان دولت نظامی به جهان معرفی کرده است؛ چه آن‌که حکمرانان نظامی و مدنی این کشور در ۷۲ سالی که از طول عمر آن می‌گذرد، راه و رسم امنیتی نمودن وضعیت سیاسی را به خوبی آموخته‌اند و هیچ‌گاه آن را رها نکرده‌اند. گسستن تدریجی پاکستان از غرب، به‌ویژه ایالات متحده و پیوند راهبردی با جمهوری خلق چین در برابر دشمن مشترک‌شان هند، نشانه آن است که پاکستان برای رسیدن به منافع و آرمان‌هایش حتی حاضر است با غیر دموکراتیک‌ترین قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی پیمان مودت ایجاد کند. از تناقضات موجود در دموکراسی پاکستانی آن‌که این کشور به ظاهر دموکراتیک، با یکی از غیر دموکراتیک‌ترین کشورهای منطقه اتحادی استراتژیک علیه بزرگ‌ترین دموکراسی جهان یعنی هندوستان ایجاد کرده است (بصیری، ۱۳۸۱: ۱۳۲).

۴. رویکرد سیاست خارجی پاکستان در قبال افغانستان جدید

گفتیم که دموکراسی پاکستانی با عوامل نقض‌کننده و ضد دموکراتیک عدیده‌ای مواجه است. تأثیر این عوامل خود را بعضاً در سطوح سیاست خارجی این کشور نیز نشان داده است. در رابطه با افغانستان باید گفت که سیاست خارجی این کشور هرگز به قواعد و اصول نظریه صلح دموکراتیک وفادار نمانده است. مناقشه کهنه و چالش‌آفرین دیورند میان دو کشور موجب شده پاکستان صرف نظر از موجودیت هرگونه نظام سیاسی در افغانستان، اهداف تضعیف دولت‌ها



را در افغانستان تعقیب کند. از منظر پاکستان یک دولت خوب در افغانستان یک دولت ضعیف است؛ چیزی که برخی از آن تحت عنوان «محدودسازی دولت» یاد می‌کنند (جوادی ارجمند، ۱۳۸۷-۱۳۸۸: ۵۱). برای پاکستان نوعیت نظام سیاسی در افغانستان اهمیتی ندارد. آن‌ها با نظام افراط‌گرایی طالبانی آسوده‌ترند؛ مشروط به آن‌که طالبان بر جدال کهنه ارضی و مرزی میان دو کشور سرپوش بگذارد. حمایت پاکستان در دهه ۱۹۹۰ از دولت طالبان و ادامه آن حتی پس از سرنگونی این دولت، نشان می‌دهد که دموکراسی طالبان چندان صلح‌طلب نیست و ایجابات نظریه صلح دموکراتیک را به جا نمی‌آورد. مداخله مستمر این کشور در امور داخلی افغانستان، به‌ویژه پس از ۱۹۷۸، نشان می‌دهد که ناامنی و شعله‌ور شدن آتش جنگ در افغانستان منافع ملی پاکستان را تأمین می‌کند. چهار دهه دوام جنگ داخلی در افغانستان به‌رغم تغییر طرف‌های جنگ، برای پاکستان این سود را داشته است که پرونده دیورند به نفع این کشور و به ضرر افغانستان مشمول گذر ایام خواهد شد.

حاکمیت دولت‌های ورشکسته در پاکستان و وفور نیروهای گریز از مرکز که از یک‌سو نظام دموکراتیک این کشور را به چالش می‌کشد، در سوی دیگر مخاطرات جدی را برای افغانستان پدید آورده است. آمدوشد گروه‌ها و جریان‌های تروریستی در دو سوی مرز افغانستان و پاکستان، مشکلات بسیاری را برای افغانستان ایجاد کرده است. این در حالی است که نظامیان و مرزبانان پاکستانی که غالباً خارج از کنترل دولت غیر نظامی این کشور عمل می‌کنند، گاه و بیگاه اقدام به ایجاد درگیری‌های مرزی و حتی موشک‌باران مناطقی از نوار مرزی افغانستان می‌کنند. این رویه که در دوره پساتالبان تشدید شده است، آشکارا در جهت خلاف روح نظریه صلح دموکراتیک است. مشکل در این‌جا است که دولت‌های نظامی و غیر نظامی این کشور در رابطه با بحران آفرینی و ایجاد تشنج با همسایگان مانند هم عمل می‌کنند. به عنوان مثال: اسلام‌آباد در قبال همسایگانش، به ویژه هندوستان و افغانستان و افغانستان حتی در روابط این کشور با ایالات متحده، از الگوی خاص پیروی می‌کند که محور اصلی آن «بحران آفرینی» است (بزرگزاده و نوری ساری، ۱۳۹۶: ۱۴۶).

بحران آفرینی مکرر پاکستان، به‌ویژه در حوزه جنگ و صلح این کشور در دوره اخیر، مناسبات افغانستان با این کشور را در یک معادله چندمجهولی قرار داده است. بدون تردید، فعال بودن عناصر ضد دموکراتیک در سیستم تصمیم‌گیری پاکستان نقش مهمی در پیچیده شدن مناسبات



این کشور با افغانستان داشته است. در حقیقت، بازی دوگانه این کشور در رابطه با جنگ و صلح افغانستان، تجلی دوگانگی قدرت در این کشور است؛ قدرتی که قسمت نرم آن در اختیار نیروهای دموکراتیک است و قسمت سخت آن را نظامیان قبضه کرده‌اند. این دوگانگی به وضوح خود را در سیاست خارجی این کشور در حوزه‌های مختلف نشان داده است. اخیراً نیز دولت جدید پاکستان نمایی از راهبردهای متناقض را در قبال افغانستان به نمایش گذاشته است. در حالی که دولت غیر نظامی پاکستان وانمود می‌کند از روند صلح افغانستان حمایت می‌کند، نظامیان این کشور اشتیاقی برای جان‌گرفتن مذاکرات صلح بین‌افغانی از خود نشان نمی‌دهند. اینک که روند صلح افغانستان تحرکاتی داشته و مذاکرات مستقیم میان نمایندگان طالبان و آمریکا به ثمر نشسته است، ایالات متحده نگران است که مبدا سیاست‌مداران و یا نظامیان پاکستانی در بزنگاه‌های حساس، بازی صلح را به هم بزنند؛ کما این‌که دولت افغانستان نیز مدعی است که نهادهای قدرتمندی در پاکستان، به‌ویژه سازمان اطلاعات ارتش این کشور (ISI)، در فرازهای حساس، تماس‌های دولت افغانستان با طالبان را قطع کرده و یا این‌که به افغانستان وعده‌های دروغین داده‌اند (parstoday.com/dari/news/Afghanistan-i88736).

چنین وضعیتی کار سیاست‌مداران افغانستان را در نحوه مواجهه با بخش‌های دموکراتیک و غیر دموکراتیک حاکمیت در پاکستان به غایت دشوار کرده است. در نتیجه، افغانستان ناگزیر است با هردو نهاد ملکی و نظامی تعامل کند؛ در غیر آن، مذاکرات صلح در هر مرحله‌ای می‌تواند متوقف شود (سازش، ۱۳۷۹). سیاست خارجی دوگانه پاکستان مختص افغانستان نیست. این دوگانگی محصول تولد ناقص دموکراسی در این کشور است. در این رابطه، مقامات پاکستانی به غیر از مسئله مناسبات با هند که صراحتاً اعلام نموده و بر آن پافشاری می‌کنند، در سایر موضوعات همچون همکاری با واشنگتن در جنگ با تروریسم و یا شرکت در جنگ یمن نیز سیاست‌های دوگانه رسمی و غیر رسمی را در پیش گرفته‌اند؛ از این‌رو، می‌توان گفت هرچند پاکستان خود را به شدت نیازمند به حفظ روابط راهبردی با ایالات متحده می‌بیند؛ اما در حوزه‌های حیاتی و اساسی‌اش، با توجه به منافع ملی خود عمل می‌کند (بزرگزاده و نوری ساری، ۱۳۹۶: ۱۴۰)؛ هرچند که در نتیجه آن، ناامنی و جنگ در افغانستان تشدید شود.



نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت، به دست می‌آید که سیاست خارجی تهاجمی پاکستان نسبت به افغانستان، به‌ویژه در چند دهه اخیر، در قالب نظریه صلح دموکراتیک که دامان دموکراسی‌ها را از جنگ و خشونت تا حد زیادی تطهیر می‌کند، نمی‌گنجد. رویکرد واقع‌گرایانه این کشور نسبت به افغانستان و دامن‌زدن به ناامنی و جنگ در این کشور نشان می‌دهد که یا نظریه صلح دموکراتیک کامل نیست - کما این‌که برخی از اندیشمندان بر این باورند - و یا این‌که دموکراسی پاکستانی دموکراسی نارسا و ناقص است. به باور نگارنده، همه دموکراسی‌های جهان را نمی‌توان صلح طلب و خشونت‌گریز انگاشت. نمونه‌های بسیاری می‌توان به دست داد که رژیم‌های دموکراتیک غربی آغازگر جنگ بوده‌اند که نمونه عینی آن جنگ ایالات متحده علیه طالبان و عراق در دو دهه اخیر است. البته، طراحان نظریه صلح دموکراتیک این قید که «دموکراسی‌ها میان خودشان نمی‌جنگند» را افزوده‌اند که البته این فرض نیز میان دموکراسی پاکستانی با دموکراسی‌های افغانی و هندی صادق نبوده است. جدایی پاکستان از هندوستان در سال ۱۹۴۸، منجر به تشکیل دو کشور دموکراتیک شد؛ اما این دموکراسی‌ها بر سر مسئله کشمیر سه بار با هم جنگیده‌اند و در حال حاضر نیز دو کشور در وضعیت خاکستری نه جنگ و نه صلح به سر می‌برند؛ بنابراین، اصل نظریه صلح دموکراتیک را باید در رابطه بالیبرال دموکراسی‌های غربی مطالعه کرد؛ چه آن‌که دموکراسی‌های بدلی شرقی مانند دموکراسی پاکستانی و هندی تحت این قاعده در نمی‌آیند.

عطف به این موضوع اگر سیاست خارجی پاکستان را در قبال افغانستان مطالعه کنیم، به دست می‌آید که دموکراسی ناقص و پر از مسئله پاکستان، نتوانسته است سیاست خارجی لیبرال‌منشانه‌ای از خود در قبال افغانستان به نمایش بگذارد. مداخله مستمر این کشور در امور داخلی افغانستان، تجهیز گروه‌های تروریستی و تضعیف حکومت‌های مستقر و دامن‌زدن به ناامنی و خشونت در افغانستان نشان می‌دهد که محصول دموکراسی معیوب پاکستان، سیاست خارجی مخربی است که دهه‌ها است افغانستان را در منطقه بحران قرار داده است. در نتیجه، به دست می‌آید که دموکراسی پاکستانی با آورده‌های نظریه صلح دموکراتیک راست نمی‌آید و سیاست خارجی تخریبی این کشور در قبال افغانستان برآیند حضور عناصر ضد دموکراتیک در ساختار حکومت‌داری این کشور است. در چنین ساختاری، سیاست خارجی نمی‌تواند خود را از زیر یوغ مطالبات واقع‌گرایانه هسته سخت قدرت یعنی نظامیان برکنار نگه دارد. به نظر می‌رسد



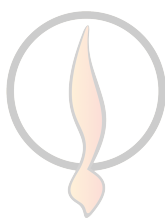
هراس تاریخی این کشور از هندوستان موجب شده که رهبران پاکستان سیاست خارجی این کشور را بر اساس فرصت طلبی و واقع گرایی استوار کنند. کارنامه سیاست خارجی این کشور از بدو تأسیس در ۱۹۴۸ تا کنون، حاکی از آن است که برخلاف فلسفه تأسیس این کشور، باورهای آرمان گرایانه که با اصول دموکراسی راست می آید، در دیپلماسی این کشور جای چندانی ندارد. تجربه نشان داده که پاکستانی ها حاضرند برای کسب امتیاز و حداکثر بهره سیاسی و اقتصادی از دیگر بازیگران منطقه ای و بین المللی، با عهدشکنی و چرخش های صد و هشتاد درجه ای در سیاست خارجی شان، حتی نزدیک ترین دوستان شان را قربانی کنند؛ کما این که این سیاست را با پشت کردن به گروه طالبان در سال ۲۰۰۱ اعمال کردند و در اقدامی عجیب به ائتلاف بین المللی علیه طالبان پیوستند.

منابع

۱. انتقاد شدید سخنگوی ریاست اجرایی افغانستان از پاکستان، تاریخ مراجعه: ۱۳۹۷/۱۱/۲۹. parstoday.com/dari/news/Afghanistan-i۸۸۷۳۶
۲. بزرگزاده، مهدی و حجت الله نوری ساری (۱۳۹۶)، «چارچوبی برای درک سیاست خارجی پاکستان»، فصلنامه روابط خارجی، سال نهم، شماره ۴.
۳. بصیری، محمدعلی (۱۳۸۱)، بازدارندگی هسته ای در آسیا، تهران، سازمان عقیدتی ارتش ج.ا.ا.
۴. توسلی، محمدمهدی (۱۳۹۵)، «تحولات شبه قاره هند»، قم، انتشارات بین المللی المصطفی.
۵. جوادی ارجمند، محمدجعفر (۱۳۸۷-۱۳۸۸)، «تحرك های طالبان و تأثیر آن در روابط پاکستان، افغانستان و آمریکا»، فصلنامه اورآسیای مرکزی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۳.
۶. سازش، ثابت، «روابط افغانستان و پاکستان؛ چرخش دیپلوماسی میان چندجانبه گرایی و دوجانبه گرایی»، روزنامه ۸ صبح ۱۹ اسد ۱۳۷۹.
۷. فراهانی، احمد، «تبارشناسی تروریسم در پاکستان؛ واقعیت ها و راهبردها»، در کتاب: کتاب آسیا؛ ویژه مسائل پاکستان، تهران، انتشارات ابرار معاصر.
۸. فرزین نیا، زیبا (۱۳۸۳)، سیاست خارجی پاکستان، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۹. محمدی، ناصر (۱۳۸۵)، جغرافیای کشورهای همجوار؛ پاکستان، تهران، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
۱۰. ملازهی، پیرمحمد، «سه جریان فکری در نهاد قدرت پاکستان»، روزنامه شرق، یکشنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۲، شماره ۱۷۲۴.
۱۱. منتظری، آرمین، «دموکراسی پاکستانی، گرفتار ترور و ناامنی»، روزنامه شرق، یکشنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۲، شماره ۱۷۲۴.
12. Barma, Nazneen H, Failed state, "Encyclopedia Britannica" Date: 17 ay 2016, in: <http://www.briannica.com/topic/failed-state>, 2016.
13. Fair, Christine and others, Pakistan: can the United States Secure an Insecure State, RAND Corporation, 2010.
14. Michael W. Doyle, Kant, Liberal Legacies and Foreign Affairs, Philosophy and Public Af-



- fairs, Vol. 12, No. 3 summer 1983.
15. Rummel, R. J. 'Libertarianism and International Violence' the Journal of Conflict Resolution, Vol. 27, No 1 Mar., 1983.
 16. Sorensen, George, Kant and Processes of Democratization: consequences for Neorealist Thought', Journal of Peace Research, Vol. 29, No. 4 Nov., 1992.
 17. Van Evera, Stephen, 'Primed for Peace, Europe after the Cold War, International Security, Vol. 15, No. 3, Winter 1990/1.



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

